

برنامه کنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت پنجاه و چهارم





خانم آزاده از سبزواری



برداشت از ابیات مثنوی برنامه ۸۲۴

حُبِّكَ الْأَشْيَاءُ يُعْمِيكَ يُصِمُّ
نَفْسُكَ السُّودَا جَنَّتْ لَا تَخْتَصِمُ
-مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۷۲۴-

عشق تو به اشیاء (همانیدگی ها)، مثل پول، نقش‌هایی چون همسر، مادر، دردهایی چون رنجش، باورها، الگوهای رفتاری، بایدها و نبایدها، جسم، ظاهر و ... تو را به شنیدن حقیقت وجودی خودت کور و کر می‌کند، پس برای کشف حقیقت با دیگران به بحث و ستیزه پرداز. من ذهنی سیاهکار خودت تو رو به جهل انداخته.

چون وقتی این همانیدگی ها در مرکزت باشه به اونها عشق می ورزی و مدام می خوای با افکارت این همانیدگی ها رو زیاد کنی. افکار مربوط به اونها رو می شنوی و یک لحظه ذهنت خاموش نمی شه تا از جنس اصلی خودت که سکوت و فاصله بین این افکار همانیده ات هست آگاه بشی.

هر اتفاقی که می افته و همانیدگیت را ازت می گیره تو فقط قضاوت های ذهنت را که می گه این اتفاق بده رو می شنوی و منقبض میشی و جز اتفاق فضای اطراف اون اتفاق را نمی بینی.

اگر از جنس فضای اطراف اتفاقات و افکارت بشی به دید عدم بین و گوش سکوت شنو مجهز خواهی شد و توانایی شناسایی همانیدگی‌ها را به دست خواهی آورد و این یعنی همون واهمانش.

هر بار که واهمانش انجام میدی مرکزت بازتر میشه و نسبت به حقایق و پیام‌های زندگی بیناتر و شنواتر میشی.

همچو قوم موسی اندر حرّ تیه
مانده‌یی بر جای، چل سال ای سفیه
-مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۷۸۸-

مثل قوم موسی از این فکر به اون فکر میری که شاید بتونی یه همانیدگی
را به ثمر برسونی و به زندگی و خوشبختی برسی غافل از اینکه با این
کار بیشتر در جهنم من‌ذهنی اسیر خواهی شد و حتی یک قدم از این
جایگاه پست و پر از درد فراتر نخواهی رفت.

در حالی که زندگی هر لحظه منتظر توئه که اگه بهش اجازه بدی بهت
کمک کنه و با عدم کردن مرکزت شادی بی سبب و هزاران برکت و
فراوانیش را بده.

رو اشداءُ علی الکفار باش
خاک بر دلداری اغیار باش
-مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۴-

برو به همانیدگی‌ها ت بسیار سخت بگیر و اجازه نده هیچ همانیدگی در مرکز دلت جا خوش کنه، و این سختگیری با نظارت لحظه به لحظه به افکارت و شناسایی همانیدگی‌ها و لا کردن اون‌ها و زندگی نخواستن از اون‌ها امکان پذیره.

این لا کردن با درد هوشیارانه همراهه. پس هر چقدر که لازمه درد هوشیارانه و صبر و خاموش کردن قضاوت‌های ذهن تا خدا یک همانیدگی را از مرکز دل ما برداره.

هر کدوم از همانیدگی‌ها روی این لحظه‌ی بینهایت را می‌پوشونه چون وجودش در مرکز ما باعث تولید افکار پشت سر هم شده و ما رو از حالت سکوت و سکون این لحظه خارج میکنه.

هیچ چیز و هیچ کس نباید ادعای دل‌داری در مرکز ما داشته باشه چون اگر اداره دل ما در دست اون‌ها باشه با کم و زیاد شدنشون ما هم بالا و پایین می‌شیم و ثباتمون را از دست می‌دیم. پس اون اغیار را در نظرت مثل خاک بی‌ارزش کن.

بر سر آغیار چون شمشیر باش
هین مکن روباه بازی، شیر باش
-مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۵-

بر سر این همانیدگی‌ها مثل شمشیر برنده باش و بسیار قاطعانه در
مقابلشون بایست و بگو من از شما زندگی نمی‌خوام و باید خون شما
ریخته بشه و هیچ نرمی به خرج نده و مثل روباه حيله نكن كه يك
همانیدگی را در مرکز دلت نگه‌داری و بگی بعداً از مرکز خارج می‌کنم
حالا زوده. همین لحظه اون همانیدگی را لا کن و هر چقدر لازمه درد
هوشیارانه بکش.

قضا که تیر حوادث به تو همی انداخت
تو را کند به عنایت از آن سپس سپری
-دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۵۶-

وقتی ما همیشه این لحظه رو با مقاوت و قضاوت شروع کردیم و منقبض شدیم و فضا رو بستیم و نداشتیم خدا به مرکز مون دسترسی پیدا کنه، خدا و زندگی به ناچار همانیدگی های مرکز ما رو با اتفاقات بد از مون می گیره و یا دچار آسیب می کنه تا دست از مقاومت و قضاوت هامون برداریم و فضا رو برای دسترسی خدا باز کنیم.

وقتی ما متوجه این موضوع شدیم و هوشیارانه و داوطلبانه دست به واهمانش زدیم و همانیدگی هامون را با تسلیم و فضاگشایی در اختیار خدا قرار دادیم، از اون به بعد متوجه می شیم دیگه اتفاقات بد برای ما نخواهد افتاد و قضای خداوند مثل سپری از ما در مقابل حوادث حمایت خواهد کرد.

چون شدی مَن کانَ لله از وَّله
من تو را باشم که کانَ الله له
-مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۹۳۹-

وقتی تو افکارت رو با نظارت لحظه به لحظه از همانیدگی‌ها خاموش کردی و در حیرانی و نمی‌دانم به سر بردی و بر اساس این افکارت حرف نزدی و عمل نکردی و فقط فضای اطراف افکارت رو دیدی و تسلیم قضای خداوند شدی و هیچ قضاوت و بد و خوب نکردی اتفاقات رو تا مرکزت عدم بشه، و خدا از طریق تو فکر بکنه، حرف بزنه و عمل بکنه، پس خدا نیز برای تو خواهد بود و قضای او به نفع تو خواهد شد و لحظه به لحظه زندگی درون و بیرون تو را خوب خواهد نوشت.

- با تشکر از زحمات شما و همه دوستان -
- آزاده از سبزواری -






خانم زهرا سلامتی از زاهدان




با درود و سپاس بر تمامی کائنات عالم هستی و آقای شهبازی نازنین

برنامه ۸۲۶، غزل ۴۱۵ و ابیات انتخابی

به نام خداوند عشق  

 تشنه یی بر لب جو بین که چه در خواب شده ست
بر سر گنج، گدا بین که چه پرتاب شده ست
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۴۱۵-

در این برنامه و غزل مولانای عزیز وضعیت فعلی انسان را بیان می کند که با دید همانیدگی در خواب ذهن فرورفته است و یک حس نیازمندی به جهان پیدا کرده، در حالیکه روی گنج نهان الهی که همان بینهایت زندگی هست خود را گدا صفت و پرتاب هیجانات من ذهنی ساخته است.

بر سر گنج از گدایی مرده‌ام 
ز آنک اندر غفلت و در پرده‌ام
مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۳۲۳


این یکی شدن مجدد ما با خداوند بصورت هوشیارانه گنجی هست که همیشه همراه‌مان، ولی با دید محدود بین و گدا اندیش من‌ذهنی در غفلت و پرده همانیدگی‌ها فرورفته و توانایی استفاده از آن را از دست داده و خود را دچار چشم‌بند همانیدگی‌های من‌ذهنی نموده.

چشم بند ار نبدی که گرو شمع شدی؟
کافتاب سحری ناسخ مهتاب شده ست
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۴۱۵-


در حالیکه این اشکال بشری است که چشم عدم بین خود را از دست می‌دهد و با نور شمع همانیدگی‌ها می‌بیند، و غافل از اینکه فقط در دل شب می‌توان از نور مهتاب استفاده کرد و به محض اینکه آفتاب سحری طلوع کند، دیگر نیازی به نور شمع نیست.

🍁 در میان روز گفتن روز کو؟
خویش رسوا کردن است ای روز جو؟
مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۲۴


درست مانند کسی که در روز روشن به دنبال روز می‌گردد و با این
جستجو کردن خود را رسوا می‌کند.

چون سلیمان نهانست که دیوانش دلست 
جان محجوب از او مفخر حجاب شده ست
- مولوی، دیوان شمس، غزل ۴۱۵ -

و هر من ذهنی یک سلیمان بالقوه است که دیوها و همانیدگی‌ها را در مرکزش قرار می‌دهد و جان حضورش را می‌پوشاند و جان محجوب من ذهنی را پیدا می‌کند که هم به من ذهنی خود افتخار کرده، که باعث تخریب می‌گردد و هم مردمی که تخریب پرست هستند، به من ذهنی او افتخار، و این خرابکاری را سازندگی به حساب می‌آورند و غافل از اینکه همه ما انسانها سلیمان هستیم و نماد زنده شدن به بینهایت خداوند.

کور مرغانیم و بس ناساختیم 
کان سلیمان را دمی نشاختیم
مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۷۴۶

ما مرغان خانگی کور بسیار ناکارآمدی هستیم که چشم‌بند
هم‌هویت شدگی‌ها را در مرکزمان قرار دادیم و برای یک لحظه هم که
شده مرکزمان را عدم ناساختیم، که تا مشاطه‌گر زندگی بتواند با مرکز
عدم، درونمان را آرایش کند.

این چه مشاطه و گلگونه غیبت کزو 
زغفرانی رخ عشاق چو عناب شده ست
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۴۱۵-

و این چه آرایشگر پنهانی و گلگونه خدایبست که رنگ زرد عشاق را که
همانیدگی دارند و روی خود کار می کنند و عاشقند با فضاگشایی و صبر و
شکر رنگ شان را مانند عناب قرمز می گرداند و چهار بعد آنها را به
سلامتی می رساند و دردهایشان را شفا می بخشد.

❁ کی سیه گردد به آتش روی خوب؟
کو نهد گلگونه از تقوی القوب؟
مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۰۶

کی صورت کسی که تقوی قلب را بر روی باطن خود بگذارد و رخسار روح
خود را با سرخاب تقوا رنگین و زیبا کند از آتش و دود شهوت سیاه
می گردد؟

اشاره دارد به سوره حج، آیه ۳۲
و هر که محترم داند شعائر خدا را بدان که این کار از تقوای دل
سرچشمه می گیرد.

🍁 طرفه قفال کز انفاس کند قفل و کلید
من دکان بستم کو فاتح ابواب شده ست
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۴۱۵-

خداوند کلید ساز شگفت انگیزی است که همواره مرکزمان را با من ذهنی
قفل و با مرکز عدم، کلید، که به ما نشان بدهد که وقتی همانیده می شویم
مرکزمان بسته و وقتی که تسلیم می شویم مرکزمان باز.

پس دکان من ذهنی مان را با افکار گوناگونش می بندیم و خاموش
می شویم تا گشاینده درها روی ما کار کند و مرکزمان را عدم سازد.

🍁 کل اصباح لنا شان جدید
کل شی عن مرادی لا یحید
مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۴۰

و خداوند به ما می گوید: که من هر لحظه کار تازه‌ای روی مرکز شما
انجام می‌دهم و هیچ کاری از حیطة مشیت من خارج نمی‌شود.

سوره الرحمان، آیه ۲۹
هر که در آسمان و زمین است، از او درخواست حاجت کند او هر روزی در
کار است.

🌹 و در پایان: وقتی که خرد بی منتهای کائنات سرگرم کار است زندگی شخصی کوچک من زهرا را هم اداره می کند.

🍁 ای ز غم مرده که دست از نان تهیست
چون غفور است و رحیم این ترس چیست؟
مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۸۷

پر انرژی و سالم بمانید.
خیلی ممنون، خدانگهدار شما.
-زهرا سلامتی، از زاهدان.🙏🙏🙏-



خانم زهره از کانادا



با سلام خدمت استاد محترم و دوستان عزیز

آشتی با اتفاق این لحظه

جهان هستی با نظم بسیار عظیمی در جریان است و کلیه موجودات عالم با هوشیاری و خرد بینهایت زندگی در جهان جاری اند. همه موجودات و باشندگان اعم از جمادات و نباتات و حیوانات همگی با این هوشیاری عظیم هم سو هستند و حرکت و بقای آنها تحت تاثیر این نیروی عظیم هوشیاری است. همه این موجودات نسبت به موجودیت خودشان مجبور هستند و اختیاری ندارند.

انسان نیز بخشی از این جهان هستی عظیم است. ما جزیی از این کل بینهایت هستیم. ما نیز مثل حیوانات و گیاهان، آن هوشیاری عظیم را در وجودمان داریم و این مصداق همان «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» قرآن کریم است.

اما در مورد انسان یک چیز متفاوت است: انسان اختیار دارد. حق انتخاب دارد.

در هر لحظه و در هر اتفاقی که می‌افتد، می‌تواند انتخاب کند که با اتفاق این لحظه همسو شده و در فضای بینهایت آن جاری باشد، و یا اینکه با استناد به عقل جزوی خودش در مقابل آن مقاومت و قضاوت کند. حال ببینیم در هر یک از این حالت‌ها چه اتفاقی می‌افتد.

۱- انسانی که «ذهن ساده شده» دارد، یعنی ذهنش پر از همانیدگی‌ها و دانش‌ها و قضاوت‌ها نیست، به راحتی در مقابل اتفاق این لحظه که همان تشخیص و قضاوت خداوند است سر خم می‌کند و تسلیم می‌شود. با فضاگشایی و با تسلیم، خودش را به این جریان عظیم می‌سپارد و آگاه است که خرد جزوی‌اش در مقابل این همه عظمت و بزرگی هیچ نیست.

ذهن این انسان ساده است؛ نه بر مبنای دانش عاریه‌ای قضاوت می‌کند و نه اجازه می‌دهد آن دانش با «می‌دانم می‌دانم» هایش، مانع از یکی شدن وی با خرد بینهایت شود. خودش را با آرامش و با فضاگشایی به آغوش این لحظه می‌سپارد. شراب عشق را از فضای عدم می‌گیرد و در این دنیا پخش می‌کند. در نتیجه‌ی این سازش و مصالحه با زندگی، روح و روانی آرام و پذیرنده دارد، بینهایت خوشحال است و خلاق و آفریننده.

۲- حالت دوم زمانی اتفاق می‌افتد که ما «ذهن ساده شده» نداشته باشیم؛ به این معنی که ذهنی انباشته از وابستگی‌ها، دردها، توقعات، دانش‌ها، و همانیدگی‌ها داشته باشیم. چنین ذهنی (من ذهنی) در مقابل اتفاق این لحظه آرام نمی‌گیرد. هر لحظه با کمک یکی از این انباشته‌ها بلند می‌شود و قضاوتی می‌کند. همیشه در حال سود و زیان و خوب و بد کردن است.

این فرد با پذیرش بی قید و شرط اتفاق این لحظه بیگانه است چرا که فکر می‌کند خودش بهتر می‌داند. همین احساس دانستگی، او را به «مقاومت» و «قضاوت» وامیدارد و بهشت این لحظه را بر او جهنم می‌کند. همچون آدم و حوا که در اثر خوردن میوه‌ی دانش به جهنم رانده شدند.

نوع انتخاب ما در مقابل اتفاق هر لحظه، نتیجه‌ی امتحان ما در آن لحظه است.

امتحان بر امتحان است ای پدر
هین به کمتر امتحان خود را مخر

مثنوی، دفتر سوم بیت ۷۴۶

اتفاقات زندگی به بینهایت ترفندهای مختلف ما را مورد امتحان قرار می‌دهند که به ما بگویند هنوز مرکزمان خالی نشده است. این امتحانها تا زمانیکه به رهایی کامل نرسیم ادامه دارد.

ای نخود میجویش اندر ابتلا
تا نه هستی و نه خود ماند تو را

مثنوی، دفتر سوم بیت ۴۱۷۸

اتفاقات برای خوشبخت کردن و یا بدبخت کردن ما نمی‌افتند. اتفاقات
برای بیدار کردن ما از خواب ذهن می‌افتند.

با احترام و تشکر
زهره از کانادا



خانم بہار



به نام خالق عشق



گر قضا پوشد سیه همچون شبت
هم قضا دستت بگیرد عاقبت

گر قضا صد بار قصد جان کند
هم قضا جانت دهد درمان کند

این قضا صد بار اگر راحت زند
بر فراز چرخ، خرگاہت زند

از کرم دان این کہ می ترساندت
تا به ملک ایمنی بنشاندت



-مولوی، مثنوی، دفتر اول، ابیات ۱۲۵۸ الی ۱۲۶۱-

قضا، قانون و حکم الهی است که اتفاقات و رویدادها را بنا به درون هر فردی رقم می‌زند.

جهان و هر آنچه در آن است یکپارچه و واحد است، وظیفه انسان در جهان هستی، وفا به اصل خویش، خدائیت می‌باشد.

در هر لحظه به عنوان باشنده‌ای بدون چون و چرا، تسلیم و موازی با هوشیاری کل باشد و در افکار و اعمالش، بیانی از عشق، زیبایی، خرد، لطافت و برکت از پایگاه الهی باشد.



زمانیکه ما در صلح و آشتی با کائنات هستیم، جهان آئینه‌گون نیز با رویدادهای نیک در صلح و آشتی با ما خواهد بود.

هر رویدادی که در لحظه رخ می‌دهد انعکاس درون ما و بهترین رویداد در جهت تکامل هوشیاری و رشد و شکوفایی فردی ما می‌باشد. رویدادها برای خوشبختی و بدبخت نمودن ما اتفاق نمی‌افتد بلکه برای بیداری ما از جهنم ذهن و آگاه شدن از این لحظه ابدی و بی‌نهایت است.



انسان با کلید تسلیم و یکی شدن با خداوند، (وحدت) قادر به گشودن درب بهشت فضای یکتایی این لحظه و جنس دیگری از هوشیاری خواهد بود و خود را ناظر بر رقص اتفاقات و فرم‌ها خواهد یافت.

چالش‌ها می‌آیند و می‌روند، درمی‌یابد با اختیار و تسلیم فعال، قدم‌های حق از لامکان به فرم این لحظه‌اش گذاشته می‌شود و آتش دردها و جهنم ذهن‌اش را خاموش و به گلستان مبدل می‌نماید.

حق قدم بر وی نهاد از لامکان
وانگه او ساکن شود از کن فکان
-مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۳۸۱-



تسلیم و پذیرش به مفهوم اعتماد محض، به تدبیر و حکمت الهی است و در ایمان و توکل، ترس‌هایی که زاییده ذهن هستند رنگ می‌بازند. زمانیکه از مقاومت، قضاوت و ستیزه با رویدادها دست برداریم، از محدودیت‌های ذهن‌رهایی یافته و با تغییر نگرش‌مان متوجه خواهیم شد رویدادهای پیش‌رو، انعکاس بخش‌های تاریک وجودمان و نقاط ضعف درونمان است.

با شناسایی آنها و اتصال به خرد لحظه‌قادر به تبدیل در جهت رشد، شکوفایی و تکامل هوشیاری‌مان خواهیم بود. در گذر زمان ما به حکمت و تدبیر الهی در رویدادهای سخت و دردناک زندگی‌مان آگاه می‌شویم و در بیداری لحظه، شاکر موهبت و الطاف الهی خواهیم بود.



آمده ام که تا به خود گوش کشان کشانمت
بی دل و بی خودت کنم در دل و جان نشانمت

آمده ام بهار خوش، پیش تو ای درخت گل
تا که کنار گیرمت، خوش خوش و می نشانمت

زخم پذیر و پیش رو چون سپر شجاعتی
گوش به غیر زه مده تا چو کمان خمانمت

از حد خاک تا بشر، چند هزار منزل است
شهر به شهر بردمت بر سر ره نمانمت
- دیوان شمس، غزل ۳۲۲ -

سپاسگزارم از همه دوستان،

- بهار حضور -



خانم افسانه از اصفهان



با درود خدمت جناب شهبازی و عزیزان گنج حضور
برنامه ۸۲۷

مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۵۸۰
پیش خویشان باش چون آواره‌یی
بر مه کامل زن ار مه پاره‌یی

جزو را از کل خود پرهیز چیست؟
با مخالف این همه آمیز چیست؟
-مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۵۸۱-

مر تو را دشنام و سیلی شهان
بهتر آید از ثنای گمرهان
-مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۵۸۵-

ذهن ما را آواره جهان کرده. پیش عارفان و کسانی که به خدا زنده شده‌اند پناه ببر، تا روشنایی حضور آنها به تو بتابد. ما ذره‌ای از کل هستیم که جدا افتاده‌ایم و با ذهن عجین شدیم. نهایت ما این است که به کل که خداست پیوندیم و چاره‌ای غیر از این نداریم. زندگی از هر طریقی یا به واسطه شخصی عیب‌های ما را به ما نشان می‌دهد ولو خیلی ناراحت شویم و بدمان بیاید، عیب خود را بپذیریم. شناسایی کنیم و آن را پاک کنیم به جای اینکه دیگران را مقصر بدانیم. این کار بهتر از تائید و توجه دیگران نسبت به ماست.

هر که بستاید تو را دشنام ده
-مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۳۳۰-

این جهان بازی گه است و مرگ، شب
باز گردی، کیسه خالی، پر تعب
-مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۶۰۰-

کسب دین عشق است و جذب اندرون
قابلیت نور حق را ای حرون
-مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۶۰۱-

کسب فانی خواهدت این نفس خس
چند کسب خس کنی؟ بگذار پس
-مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۶۰۲-

نفس خس گر جویدت کسب شریف
حیله و مگری بود آن را ردیف
-مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۶۰۳-

حواست باشه، جهان محل بازی است. جهان را جدی نگیر. چیزهای جهان مانند شب است که دید تو را کور و محدود می کند و آخر سر موقع مرگ جسم متوجه می شوی همانیدگی هایی که جمع کردی فایده ای برای تو ندارد و تنها با غم و غصه همانیدگی ها از دنیا خواهی رفت. کسب دین، یکی شدن با خدا، فضا را باز کردن و مرکز عدم شدن، عشق است تا از درون پر از نور عشق شوی. ای کسی که در ذهن گیر افتاده ای این را بدان.

من ذهنی ما را سرگرم جمع کردن چیزهای جهان که همه آفل هستند، می کند تا زندگی را از دست بدهیم و فراموش کنیم منظور آمدن ما به این جهان چه بوده.

چه قدر می خواهی با من ذهنی پست با همانیدگی ها سرگرم باشی؟ آگاه شو.

حتی اگر من ذهنی حقیر یک کار را در دید تو با ارزش و معنوی جلوه دهد، مکر و حيله‌ای در آن نهفته است.

من ذهنی هیچ چیز پیشنهاد نمی کند که در آن مکر و حيله نباشد.

هر که خود را از هوا خوباز کرد
چشم خود را آشنای راز کرد
-مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۷۴۳-

قسمت خود، خود بریدی تو ز جهل
قسمت خود را فزاید مرد اهل
-مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۸۲۴-

هر کس من ذهنی را شناسایی و عادت های آن را دور بیندازد و موتور من
ذهنی را خاموش کند، نور خدا که نور بی رنگ است را می بیند.
هر کس از زندگی شادی و آرامش نمی گیرد، غصه و غم دارد، به جهل من
ذهنی دچار است و مقصرش خودش است.

فعل توست این غصه های دم به دم
-مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۸۲-

انسان اهل، کسی است که با تسلیم و فضاگشایی کردن اجازه می دهد
آب زندگی به او برسد، در چهار بعدش بجوشد و روز به روز حرص این را
دارد که این آب که همان خرد، برکت، شادی بی سبب و آرامش، عقل،
قدرت، هدایت، حس امنیت، قدرت آفرینندگی است زیاد شود.

با سپاس فراوان

افسانه اصفهان



خانم مریم از اورنج کانتی



برنامه شماره ۸۲۷

آن روح را که عشق حقیقی شعار نیست
نابوده به، که بودن او غیر عار نیست

غزل شماره ۴۵۵ از دیوان شمس مولانا:
شناسایی عشق حقیقی از عشق مجازی، اختیار و انتخاب پوشش
هوشیاری حضور و دوری از هوشیاری جسمی، دوری از نظاره بودن یعنی
در انتظار وضعیتها و اتفاقات بودن و دوری از جبر تنبلان. همچنین ارزش
و نقد این لحظه را دریافتن، رها کردن اندیشه و فکرهای مخرب همراه با
هیجانات منفی، و چگونگی رهایی از طریق نگاه کردن در آینه بزرگان و
خردمندان و کار کردن روی خود از طریق تسلیم و پذیرش اتفاق این
لحظه بدون قضاوت.

آن روح را که عشق حقیقی شعار نیست
نابوده به، که بودن او غیر عار نیست

عشق حقیقی، داشتن مرکزی بدون همانیدگی و خالی از هرگونه قضاوت و مقاومت است. عشق حقیقی با چهار برکت عقل، حس امنیت، هدایت و قدرت، انسان را ثابت قدم کرده و با پوشش صبر و شکر و فضاگشایی حفاظت می کند.

آگاهی نداشتن از قصد و طرح زندگی، انسان را بسوی عشق مجازی که عاشق شدن به متعلقات و فرم اشخاص و باورها و فکرهای فانی و ناپایدار است، می برد و زیر سلطه درد و قضاوت و مقاومت به نابودی می کشاند. به تمثیل مولانا، عشق مجازی مانند در آغوش کشیدن مرده است که کاری بیهوده و ننگ آور و شرم زاست.

تا کی کنار گیری معشوق مرده را؟
جان را کنار گیر که او را کنار نیست
دیوان شمس، غزل ۴۵۵

اما ایمان به غیب یعنی خاموش کردن ذهن از مقاومت و قضاوت که
همان عشق حقیقی است تنها راهی است که انسان را به این لحظه ابدی
زنده، و با پوشش هوشیاری حضور مورد حفاظت قرار می دهد.

یومنون بالغیب می باید مرا
ز آن ببستم روزن فانی سرا
۳۶۲۸-۱

پاک شدن مرکز از فکرها و باورها و متعلقات فانی توسط تسلیم و پذیرش و رضایت از اتفاق این لحظه، سبب ترک اختیار ذهنی است و انتخاب عشق حقیقی از عشق مجازی را میسر می کند.

با بت زنده کسی چون گشت یار
مرده را چون در کشد اندر کنار؟
۳۵۹۰-۵

ترک انتخاب و اختیار با دید همانیدگی، ارزش نقد این لحظه و اتصال به
عقل و حس امنیت، هدایت و قدرت زندگی را به ارمغان دارد.

بخواه ای دل چه می خواهی عطا نقد است و شه حاضر
که آن مه رو نفرماید که رو تا سال آینده
مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۲۹۰

با ترک انتخاب و اختیار دید اشتباه ذهن، با قرار دادن خود در مقابل آینه
بزرگان و خردمندان، با کار کردن و داشتن تعهد، در راه شناسایی
همانیدگی‌ها و عشق مجازی و پرهیز از آنها و پرهیز از تایید و توجه
دیگران قدم می‌گذارم که:

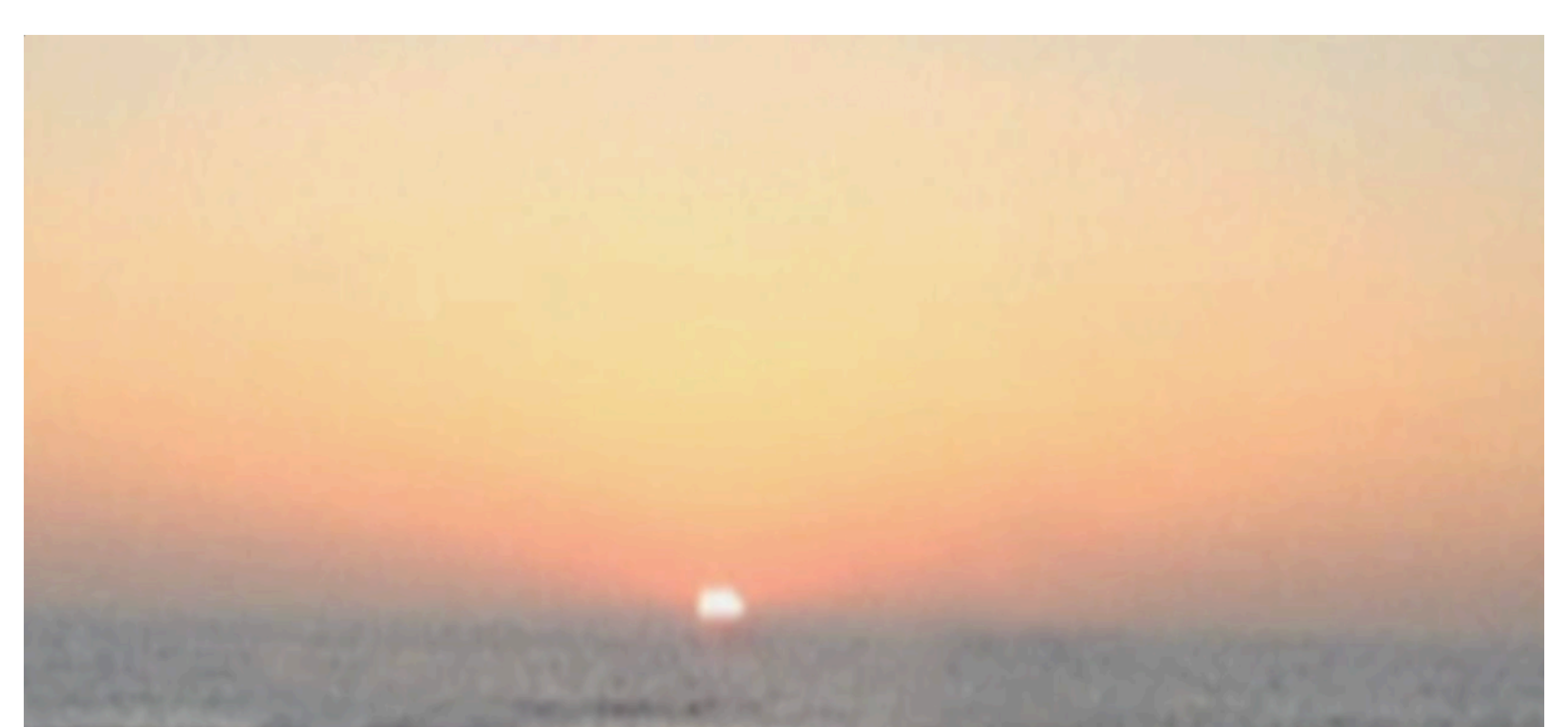
مر تو را دشنام و سیلی شهان
بهتر آید از ثنای گمرهان
۲-۲۵۸۵

-مریم از اورنج کانتی-



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





برنامه کنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com